

(نگاهی ساختارگرایانه به دو داستان شاهنامه فردوسی بر اساس نظریه های نوین روایت شناسی)

منصوره فرحزادی^۱، ندا نجفی^۲

چکیده

روایت شناسی ساختارگرا می‌کوشد با تکیه بر ساختار پیرنگ و سازه های روایی داستان، دستور زبانی ویژه تعریف نماید. در این مقاله با استفاده از آراء ژپ لینت و لت^۳ روایت شناس ساختارگرا، به بررسی ساختار پیرنگ، تغییر سازه های ارتباطی شخصیت ها و انواع پرسپکتیو روایی در دو داستان «زاده شدن زال» و «رستم و اسفندیار» شاهنامه فردوسی می‌پردازیم. سوالات اساسی پیکره این پژوهش عبارتند از: سازه های ساختاری روایت حداقل، با تکیه بر موقعیت های داستانی در این دو روایت کدامند؟ نمود دیدگاه های روایی و کارکردهای هر کدام با تکیه بر حماسی بودن این داستان ها چگونه است؟ نتایج نشان می‌دهد دو داستان منتخب این پژوهش با تکیه بر دو موقعیت ابتدا و انتها دارای سازه های ساختاری روایت حداقل است. همچنین اگر چه زاویه دید این دو داستان سوم شخص است اما پرسپکتیو روایی آن ها دارای سه الگوی روایی داستان ناهمسان است.

کلید واژگان: پیرنگ، دستور زبان داستان، روایت ساختارگرا، شاهنامه.

۱- مقدمه

محققان عرصه روایت شناسی در پی آنند تا قانون مندی ها و قواعدی را که بر قصه ها حاکم است، کشف نمایند و یکی از عرصه های تحلیل و واکاوی متون روایی، کاربست نظریه های ساختارگرا است به گونه ای که امروزه شاخه های متعددی از جمله روایت شناسی ساختارگرا نیز پای به این عرصه نهاده اند. ساختارگرایی (Structuralism) به مثابه یکی از بارزترین جنبش های تاریخ اندیشه آدمی، در فاصله میان دو جنگ جهانی متولد شد و در حال حاضر نیز در نوع خود نگرشی پویا و رو به رشد است. به همین دلیل نمی‌توان به نوعی ارزیابی نهایی و کامل در این باره دست یافت. اندیشه «ساخت» (structure) از قدمتی به مراتب طولانی تری برخوردار است. این اصطلاح در قرن هفدهم میلادی به واژگان زیست شناسی افزوده شد و در قرن نوزدهم در مطالعه زبان، ادبیات، و نیز فلسفه به کار گرفته شد. مسلماً اصطلاح «نظام» (system) که امروزه نزدیکترین اصطلاح به مفهوم «ساخت» به شمار می‌رود، نسبت به این همراه کنونی اش به مراتب قدیمی تر است.

بنابراین پیش از هر سخن باید در همین گام نخست رابطه میان این دو مفهوم را روشن کنیم. بهترین راه برای این کار استفاده از اصطلاح سومی است که در کنار این دو کاربرد می‌یابد، یعنی «نقش» (function). براساس دیدگاه معیار ساختارگرا، «ساخت» در اصل ساخت یک نظام است و نظام از نقش برخوردار است. ساختها فی نفسه نقشی ندارند، اما نظامها نقش دارند، آن هم به این دلیل که از ساخت برخوردارند. برای نمونه نظام چراغ های راهنمایی و رانندگی نقش کنترل ترافیک را بر عهده دارند. ساخت این نظام از دو چراغ قرمز و سبز تشکیل شده که در تقابل با یکدیگرند. در نظام مختلف یعنی دو نظامی که نقش های متفاوتی دارند، می‌توانند از صورت (form) واحدی برخوردار باشند. ساخت را نباید با صورت اشتباه کرد. صورت از محتوا جداست در حالی که ساخت در مفهوم ساختارگرایانه اش محتوای دلالتی نظام است. بنابر آنچه گفته شد، می‌توان تعریفی از «ساختگرایی» به دست داد و مدعی شد ساختگرایی نگرشی است که در آن ساخت موضوعات مورد مطالعه نسبت به سازه های مادی این موضوعات منشأ ژنتیکی شان، تحول تاریخی شان، نقش یا منظورشان و غیره از ویژگی به مراتب بنیادی تر برخوردار است (سیدحسینی، ۱۳۸۴: ۱۱۵۹ و اخوت، ۱۳۷۱: ۳۳ و احمدی، ۱۳۸۶: ۱۴۷).

ساختارگرایی بر آن است تا الگویی از خود نظام ادبیات به عنوان مرجع بیرونی آثار منفردی که بررسی می‌کند به دست دهد و با حرکت از مطالعه زبان به مطالعه ادبیات، علمی ترین مبنای ممکن را برای مطالعات ادبی فراهم آورد (اسکولز، ۱۳۷۹: ۲۶). پیرو این بیان در این پژوهش بر آنیم تا به واکاوی ساختار روایت و سازه های روایت حداقل با تکیه بر دو موقعیت ابتدا و انتها در دو داستان «زاده شدن زال» و «رستم و اسفندیار»

^۱. مدرس دانشگاه پیام نور استان تهران، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران. (ایمیل: mfarahzaady@gmail.com)

^۲. مدرس دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران. (ایمیل: neda.nj@gmail.com)

^۳. Jape lint veldt

در شاهنامه فردوسی پردازیم، همچنین در گفتار بعد با تکیه بر آراء ژب لیت ولت به بررسی دیدگاههای روایی و کارکرد های آن در این دو داستان می پردازیم و در پی آنیم تا این بررسی را دست آویزی برای بررسی دیدگاههای روایی در قالب ادبیات حماسی قرار دهیم.

۲- ساختار داستان و روایت حداقل داستانی

تعریف روایت حداقل

روایت حداقل یکی از گونه های روایت که دارای دو موقعیت ابتدا و انتها با تکیه بر تعریف روایت کلان (فرایندی که با تکیه بر بعد زمان دارای دو وضعیت ابتدا و انتها بوده و دارای توالی علی و معلولی است). عباسی، ۱۳۹۲: ۹۳. به عنوان مثال یک داستان مصور که از دو قاب تشکیل شده، دارای روایت حداقل است: در قاب اول مادری پاهای کودکی را در ظرفی آب می شوید، در حالی که در قاب دوم مرد میان سالی پاهای پیرزنی را در ظرفی آب می شوید. این فرایند نشان از پیر شدن مادر و انجام وظیفه پسر دارد که خود در دو قاب به بیان یک داستان (با روایت حداقل) پرداخته است. این فرایند روایی که در کمترین زمان دارای دو وضعیت ابتدا و انتها است، یک روایت حداقل نامیده می شود. اما سوال اساسی اینجاست که آیا نمی شود داستان های بلند و روایت های کلان را فشرده کرده و تبدیل به روایت حداقل نمود؟

در مورد داستان ها و رمان نیز همین گونه است و با کاستن جزئی نگری ها و توصیفات داستانی می توان ساختار روایت آن ها را از کلان روایت ها به «روایت حداقل» تقلیل داد. به عنوان مثال در داستان «زاده شدن زال» در ابتدای داستان، زال تحقیر شده است، در حالی که در انتهای داستان در جایگاه فرماندهای تومند است و از او قدردانی می شود:

نگاری چو خورشیدگیتی فروز
و لیکن همه موی بودش سپید
بیود از جهان سر به سر نامید
ز دادآور آنگاه فریاد خواست
چه گویم از این بچه بد نشان
(شاهنامه، ۱۳۸۳: ۱۰۶).

ز مادر جدا شد بر آن چند روز
به چهره چنان بود تابنده شید
چو فرزند را دید مویش سپید
سوی آسمان سر برآورد راست
چو آیند و پرسند گردنکشان

اینک اشعاری از انتهای داستان که در آن زال از حالت رکود و کودکی خارج می گردد:

سواران و مردان دانش پژو
بدان تا پدر چون گذارد سپاه
شگفتی خروشیدن اندر گرفت
تو گفתי ستارست از افروختن که چون
خویشتن درجهان کس ندید
(شاهنامه، ۱۳۸۳: ۱۱۶).

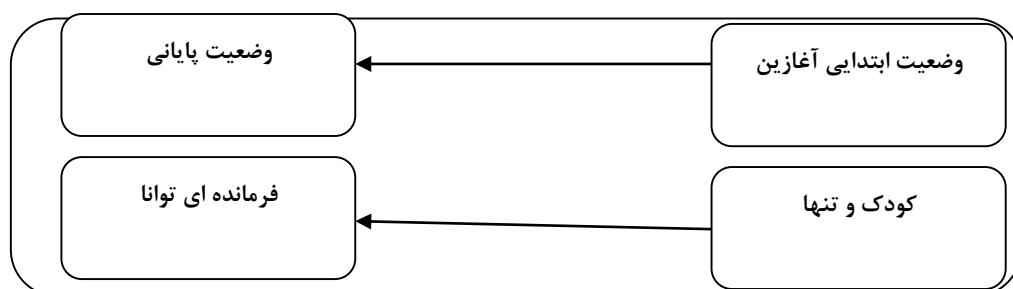
کنون گردخویش اندر آوردگروه
بشد زال با او دو منزل به راه
پدر زال را تنگ در بر گرفت
چنان گشت زال از بس آموختن
به رای و به دانش به جایی رسید

علاوه بر این رفتن زال به نزد مهرباب کابلی، ازدواج با رودابه و ... نیز از اعمال تغییر وضعیت انتهایی داستان به شمار می آید. اگر خط سیر روایت داستان زال را به شکل گذرا مورد کاوش قرار دهیم، مشاهده خواهیم کرد که خط سیر داستان از «تحقیر زال» در پاره ابتدایی به سوی «ستایش زال» در پاره انتهایی در حرکت است. شکل زیر دو وضعیت ابتدا و انتهای داستان «زاده شدن زال» را نشان می دهد:

همچنین در داستان رستم و اسفندیار نیز این تغییر در ابتدا و انتهای دو داستان به چشم می خورد. در داستان رستم و اسفندیار، در ابتدای داستان اسفندیار را جوانی پر مدعا و جویای تاج و تخت می یابیم:

که با من همی بد کند شهریار
بخواهی به مردی از جاسب شاه
کنی نام ما را به گیتی بلند
همان تاج با گنج و افسر تو راست
(شاهنامه، ۱۳۷۹: ۴۳۹).

چنین گفت با مادر اسفندیار
مرا گفت چون کین لهراسب شاه
همان خواهران را بیاری ز بند
همه پادشاهی و لشکر تو راست



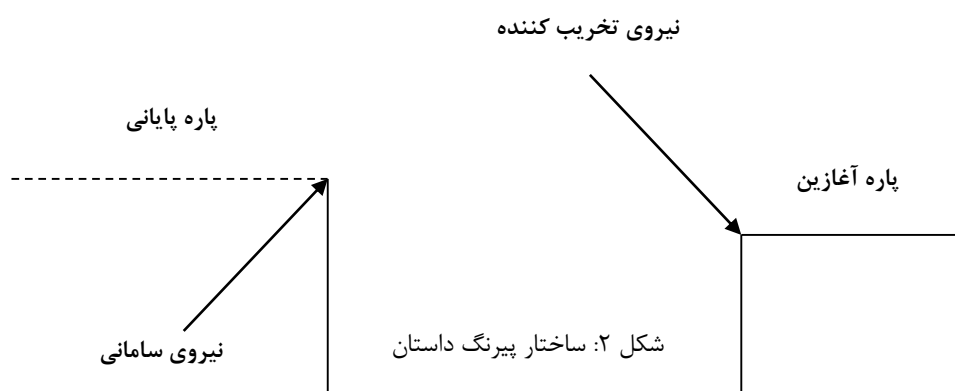
شکل شماره ۱: موقعیت های داستان زاده شدن زال

در حالی که در پاره انتهایی داستان او را ناکام بر بستر خاک مرده می‌یابیم:

سیه شد جهان پیش آن نامدار	بزد تیر بر چشم اسفندیار
از او دور شد دانش و فرهی	خم آورد بالای سرو سهی
بیفتاد چینی کمانش زدست	نگون شد سر شاه یزدان پرست

(شاهنامه، ۱۳۷۹: ۴۶۰).

علی عباسی با تکیه بر همین تغییر پاره ابتدایی و انتهایی روایت، تعریفی متفاوت به نام «روایت حداقل» ارائه می‌دهد و می‌گوید: «روایت یعنی روند انتقال یا تبدیلی که بین دو پاره یا وضعیت متوالی و متفاوت واقع شده است» (عباسی، ۱۳۹۲: ۹۴). وی این تغییر در ابتدا و انتها را فقط مختص به داستان نمی‌داند و معتقد است حتی گفتمان‌های علمی و پیام‌های تبلیغاتی تلویزیون نیز دارای دو وضعیت ابتدایی و انتهایی با تکیه بر تغییر و تحول است زیرا از گونه روایت حداقل به شمار می‌آیند که دارای وضعیت گذر از یک حالت به حالت دیگر هستند (رک. همان: ۹۳). ساختار پیرنگ هر داستان از پنج نقطه تشکیل شده است که دارای وضعیت اولیه، نیروی تخریب کننده، وضعیت میانی، نیروی سامان دهنده و وضعیت پایانی است.



البته نکته خیلی مهم در ادبیات داستانی این است که **حتماً پایانی ساختار طرح داستان**، یک نیروی تخریب گر وجود داشته باشد و در غیر این صورت متن حالت گزارشی پیدا کرده و دیگر صورت داستانی ندارد. به عنوان مثال در داستان رستم و اسفندیار نیز آنجا که اسفندیار در مقام اعتراض به پدر بر می‌آید، جایگاه نیروی تخریب گر داستان است. این نمونه داستانی نشان می‌دهد که تخریب به معنای منفی نیست و هر نیرویی که در داستان باعث به هم ریختن تعادل اولیه شود، نیروی تخریب کننده نامیده می‌شود. حال پس از شناخت مفهوم روایت حداقل و اثبات روایت بودن دو داستان بررسی شده در این پژوهش، به بررسی گونه روایت و پیرنگ در آن‌ها می‌پردازیم.

در تقسیم بندی های مربوط به زاویه دید در روایت آموخته ایم که زاویه دید به دو گونه اول شخص و سوم شخص تقسیم می شود، اما ژپ لینت ولت معتقد است تقسیم بندی دیگری درباره زاویه دید در روایت وجود دارد و آن بحث دیدگاه های روایی است. به عقیده وی، دیدگاه روایی سوم شخص خود نوعی از پرسپکتیو روایی است که الگوی روایت دنیای داستان ناهمساز نامیده می شود و خود بسته به دیدگاه راوی، شخصیت داستان و مخاطب به سه گونه الگوی روایتی متنگرا، کنشگر و بی طرف تقسیم می شود. وی در برابر دیدگاه روایی اول شخص نیز قائل به گونه دیگری از دیدگاه روایی است که الگوی روایتی دنیای داستان همسان نامیده می شود. در این پژوهش بنا بر آنچه ذکر خواهد شد گونه روایی به کار رفته در داستان های شاهنامه از نوع سوم شخص (الگوی روایی دنیای داستان ناهمساز) است. بنابراین تنها به واکاوی الگوی روایت در دنیای داستان ناهمساز و نشانه های آن در منتخب داستان های پژوهش می پردازیم.

۴- انواع الگوی روایتی در روای دنیای داستان ناهمساز:

۴-۱- الگوی روایتی متنگرا:

«گونه روایتی زمانی متن گرا است که مرکز جهت گیری نگاه خواننده بر روای واقع شود و نه بر یکی از کنشگران» (محمدی و عباسی: ۱۳۸۰: ۲۲۴). «در این حالت خواننده در جهان داستان به وسیله روای که همچون تشکیل دهنده روایت است، هدایت می شود» (عباسی، ۱۳۸۵: ۸۳ و لینت ولت، ۱۳۹۰: ۳۲).

۴-۲- الگوی روایتی کنشگر:

«گونه روایتی زمانی کنشگر است که مرکز جهت گیری نگاه خواننده بر روای واقع نشود، بلکه درست برعکس بر یکی از کنشگران انجام می گیرد» (عباسی، ۱۳۸۱: ۸۵ و محمدی و عباسی، ۱۳۸۰: ۲۲۵). «این گونه روایتی بسیار محدودتر از روایت ناهمساز متنگرا است که بر روی روای متمرکز است. این محدودیت به شرطی محقق می شود که روای فقط آنچه را که شخصیت داستان می داند؛ بداند» (همان: ۸۵)

۴-۳- گونه روایتی بی طرف (خنثی):

«گونه روایتی زمانی بی طرف است که نه روای و نه کنشگر هیچ کدام به عنوان مرکز جهت گیری نگاه خواننده قرار نگیرند. در نتیجه هیچ مرکز جهت گیری خروجی برای نگاه خواننده وجود ندارد» (محمدی و عباسی، ۱۳۸۰: ۲۲۵).

۵- بررسی گونه روایی در دو داستان زاده شدن زال و رستم و اسفندیار

روایت این دو داستان بر اساس تقسیم بندی ژپ لینت ولت از نوع «روایت دنیای داستان ناهمساز» است. روایت هنگامی «روایت دنیای داستان ناهمساز» است که روای به عنوان کنشگر (شخصیت داستان) در دنیای داستان پدیدار نشود. (عباسی و محمدی، ۱۳۸۰: ۲۲۴ و لینت ولت، ۱۳۹۰: ۳۲). همچنین گونه روایت در این دو داستان یکی از زیر شاخه های گونه روایی ناهمساز از نوع متن گرا است. «گونه روایتی زمانی متن گرا است که مرکز جهت گیری نگاه خواننده بر روای واقع شود و نه بر یکی از کنشگران» (محمدی و عباسی: ۱۳۸۰: ۲۲۴). این گونه روایت دست روای را باز می گذارد و او بر تمام وقایع داستان تسلط دارد و می تواند تمام اعمال و واکنش های شخصیت های داستان را ببیند. اطلاعات این گونه روای بیشتر از دیگر شخصیت های داستان است و از درون و برون شخصیت های داستان آگاهی دارد «او در همه جا حاضر است به همین دلیل او می تواند کاملا و با اطمینان به عقب بازگشت داشته باشد یا جلوتر از کنش داستان حرکت کند. او به مانند خداست و به همین دلیل به روای دانای کل معروف است» (عباسی، ۱۳۸۵: ۸۳). در این دو داستان نیز روای به دلیل گونه روایت انتخاب شده (ناهمساز متن گرا) می تواند به درون ذهن شخصیت ها نفوذ کند، آینده و گذشته را تصور کند و جلوتر از کنش داستان حرکت کند. به عنوان مثال قطعه های انتخابی زیر از داستان های «رستم و اسفندیار» و «داستان زال» نشانگر گونه روایت ناهمساز متن نگار در این داستان ها است.

در داستان «رستم و اسفندیار» روای از نوع ناهمساز متن گرا است و علاوه بر نفوذ در ذهن شخصیت ها، از وقایع گذشته که بر سر اسفندیار آمده و مکان مرگ وی آگاهی دارد:

همه پرنیان خار شد در برش
نبخشد بدو نام بردار شاه
برآورد از درد آن گه سخن
نه برگشتم از جنگ شیر و پلنگ
ز خواری به بیگانگان دادیم

غمی شد ز گفتار او مادرش
بدانست کان تاج و تخت و کلاه
پس اسفندیار آن پل تهمتین
وز آن پس که ارجاسب آمد به جنگ
سوی گنبدان دژ فرستادیم

همه رزم را بزم پنداشستی
ز چنگ یل پور داستان بود

به زاول شدی بلخ بگذاشتی
ورا هوش در زابلستان بود

در ابیات فوق غمگین شدن مادر اسفندیار و آگاهی وی از این که گشتاسپ تاج و تخت را به اسفندیار نخواهد داد، حالات و اندیشه‌های درونی شخصیت داستان است که راوی همه چیز دان در گونه‌ی روایتی ناهمسان متن گرا از آن‌ها آگاهی دارد. همچنین وقایع گذشته و آگاهی راوی از مکان مرگ اسفندیار در آینده نیز از امتیازات گونه‌ی روایتی ناهمسان متن گرا است. در داستان «زاده شدن زال» نیز گونه‌ی روایت از نوع ناهمسان متن گرا است و توصیف حالات درونی شخصیت‌ها و جزئی نگرى در توصیفات از ویژگی‌های بارز این گونه‌ی روایتی است و راوی با فاصله از وقایع داستان به بیان حوادث می‌پردازد و خود یکی از شخصیت‌های داستان نیست، بلکه در بیرون از داستان ایستاده و همچون گزارشگری به نقل حوادث می‌پردازد:

دلش بود جوینده کام را
ز گلبرگ رخ داشت وز مشک موی
که خورشید چهر و برومند بود

نبود ایچ فرزند مر سام را
نگاری بد اندر شبستان اوی
از آن ماهش امید فرزند بود

راوی در این دو داستان یکی از شخصیت‌ها نیست و با نفوذ در افکار شخصیت‌های دو داستان به خصوص شخصیت‌های کلیدی (رستم، اسفندیار، کتیون و سام) تلاش می‌کند روایت آنان را به تصویر بکشد.

نتیجه گیری

داستان‌های شاهنامه‌ی فردوسی نمونه‌ی کامل روایت است که با تکیه بر نظریه‌های روایت شناسی ساختارگرا بهتر می‌توان به ظرافت ساختار و گونه‌ی پیرنگ آن‌ها واقف شد. دو داستان «رستم و اسفندیار» و «زاده شدن زال» به عنوان جزئی از کل، نمایانگر گونه‌ی روایت و جلوه‌های ساختاری ظریف این داستان‌ها است. نتایج پژوهش حاضر دو دست آورد مهم به شرح زیر دارد: دست آورد اول این است که، روایت حداقل گونه‌ی ای از متن است که با تکیه بر بعد زمان دارای دو موقعیت ابتدا و انتها با تکیه بر تغییر در شخصیت اصلی داستان باشد. یعنی حتماً باید تغییری در خلقیات، حالت بیرونی و یا وضعیت زمینه‌ی ای داستان به وجود آمده باشد. بر این اساس روایت‌های کلان را می‌توان تبدیل به روایت حداقل نمود، بدین صورت که با حذف جزئیات توصیفی و در نظر گرفتن ابتدا و انتهای آن این مهم، قابل دست یابی است.

دستاورد دوم این که گونه‌ی روایت به کار رفته در داستان‌های منتخب این جستار و (آن گونه که به نظر می‌رسد) در تمام داستان‌های شاهنامه با تکیه بر نظریه‌ی ژپ لینت ولت از نوع روایت دنیای داستان ناهمسان و به صورت تخصصی‌تر گونه‌ی روایت ناهمسان متن گرا است. زیرا مرکز نگاه راوی (پرسپکتیو روایی) بر یکی از کنش‌گران واقع نشده است بلکه بر خود راوی واقع شده است و خواننده (روایت‌شنو) از دیدگاه راوی و نه شخصیت با داستان ارتباط برقرار می‌کند.

منابع

- آستین، آلن. ساونا، جورج، نشانه‌شناسی متن و اجرای تئاتری، ترجمه‌ی زینلو، داوود، زیر نظر سجودی، فرزاد، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۶
- احمدی، بابک، ساختار و تاویل متن، تهران، مرکز، ۱۳۸۶.
- اخوت، احمد، دستور زبان داستان، تهران، فردا، ۱۳۷۱.
- اسکولز، رابرت، درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات، ترجمه‌ی طاهری، فرزانه، تهران، آگه، ۱۳۷۹.
- سیدحسینی، رضا، مکتب‌هاب ادبی، جلد دوم، تهران، نگاه، ۱۳۸۴.
- عباسی، علی و محمدی هادی، صمد: ساختار یک اسطوره، تهران، چیستا، ۱۳۸۰.
- عباسی، علی، دورنمای روایتی، پژوهش‌نامه فرهنگستان هنر، فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران، شماره ۱، صفحات: ۹۱-۷۵، تهران، ۱۳۸۵.
- ، بررسی زایش معنا در ساختار روایی حکایت نماز فروش از هزار و یک شب و روایت سه تار از جلال آل احمد، فصل‌نامه جستارهای زبانی، دانشگاه تربیت مدرس، دوره ۴، شماره ۱، پایانی ۱۳، صص (۱۰۴-۸۹)، تهران، ۱۳۹۲.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۷۹، شاهنامه، به تصحیح ژول مول، تهران، بهزاد، ۱۳۷۹
- ، شاهنامه، به تصحیح سبحانی، توفیق، جلد اول، تهران، روزنه، ۱۳۸۳
- لینت ولت، ژپ، رساله‌ای در باب گونه‌شناسی روایت- نقطه دید، ترجمه‌ی حجازی، نصرت و عباسی، علی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰.